

ضابطه‌مندسازی قاعده‌اباء از تخصیص^۱

بلال شاکری^۲

چکیده

نوشتار حاضر، به بررسی قاعده‌اباء از تخصیص و بیان ضوابطی برای شناسایی دلیل عام آبی از تخصیص پرداخته است. این قاعده هر چند در موارد مختلف مورد کاربرد فقها و اصولیان قرار گرفته است، اما موارد اجرای آن به خوبی منقح و مستدل نشده و گاه بدون کوچک‌ترین توضیحی، دلیلی آبی از تخصیص معرفی شده است. هدف از نوشتار پیش‌رو، بررسی قواعد و ضوابطی است که بتوان بر اساس دلیل عام آبی از تخصیص را شناسایی کرده و بر اساس معیار مشخصی، حکم به اباء از تخصیص یک دلیل نمود. بر این اساس، نگارنده ابتدا با روش توصیفی و تحلیلی و گردآوری اطلاعات کتابخانه‌ای و اسنادی، به مفهوم‌شناسی قاعده پرداخته و با تحلیل و بررسی کلمات فقها و اصولیان، به ضوابطی برای شناسایی عام آبی از تخصیص دست یافته و مجموع آنچه به عنوان معیار و ضابطه به دست آمده را در پنج ضابطه و قاعده کلی تجمیع و معرفی کرده است. برخی از این ضوابط، به صورت مستقل منجر به تشخیص عام آبی از تخصیص شده و بعضی نیازمند به ضمیمه شدن قرائتی هستند.

ضابطه‌مندسازی
قاعده‌اباء از تخصیص

۱۳

۱. تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۰۵/۱۰؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۰۷/۱۲

۲. مدرس سطوح عالی حوزه علمیه مشهد و دانشجوی دکتری فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه فردوسی مشهد؛
رایانامه: b.shakeri@iran.ir

البته برخی مبانی مطرح در سایر مسائل اصولی نیز در کاربرد یک ضابطه مؤثر خواهند بود.
کلیدواژه‌ها: اباة از تخصیص، عام منحصص، مناسبت حکم و موضوع.

۱. مقدمه

علم اصول، دانشی است که از دل فقه متولد و رشد یافته و به صورت علمی مستقل پا به عرصه ظهور گذاشته است. رشد و تکامل این علم نیز همانند شکل گیری آن، این روند را حفظ کرده است و قواعد اصولی، نوعاً به صورت ابتدایی در علم فقه مطرح شده و فقیهان در خلال مباحث فقهی خود و با توجه به نیازی که به یک مسئله یا قاعده اصولی پیدا می کنند، به نکاتی اشاره کرده و به این ترتیب طرح ابتدایی قاعده اصولی در فقه شکل می گیرد. این قواعد پس از طی مدتی به مرحله ای از رشد و کمال و پختگی می رسند و به صورت یک قاعده مستقل در علم اصول مطرح و جایگاه پیدا می کنند. البته در علم اصول نیز زمانی به طول می انجامد تا یک قاعده جایگاه واقعی خود را پیدا کرده و به صورت یک عنوان مستقل مورد نقد و بررسی قرار گیرد. در بدو ورود یک قاعده به علم اصول معمولاً به صورت استطرادی و در جایگاه های گوناگون علم و به مقدار نیاز همان بحث و به صورت موردی به آن پرداخته می شود.

از جمله این قواعد، قاعده اباة از تخصیص است. مفاد قاعده این است که برخی ادله عام مطرح شده در علم اصول و فقه قابلیت تخصیص ندارد. در حقیقت قاعده اباة از تخصیص خود تخصیصی بر قاعده «ما من عام الا و قد خص» است.

با توجه به تأثیر فراوانی که تخصیص پذیری و عدم تخصیص پذیری دلیل عام در فقه و حتی اصول فقه دارد، و در استنباط، نقش به سزایی بازی می کند، اهمیت پرداختن به این قاعده مشخص می شود. اما با همه اهمیتی که این قاعده دارد، همچنان جنبه هایی از این قاعده مورد غفلت واقع شده و حتی خود قاعده به صورت منقح در جایگاهی مستقل در علم اصول مطرح نشده است، بلکه در ابواب و مسائل مختلف به مناسبت و براساس نیاز همان مسئله از آن سخن به میان آمده است. به نظر می رسد زمان آن فرا رسیده که این قاعده به عنوان یک قاعده مستقل در علم اصول فقه مورد کنکاش و نقد و بررسی قرار گیرد.

جستارهای

فقهی و اصولی

سال چهارم، شماره پیاپی دهم

بهار ۱۳۹۷

۱۴

برخی سؤالات دربارهٔ قاعده عبارت‌اند از:

۱. اباة از تخصیص به چه معناست؟ آیا به معنای استحالة تخصیص است یا به معنای قبح تخصیص یا هر دو؟
۲. چه ضابطه‌هایی برای شناسایی عام آبی از تخصیص وجود دارد؟
۳. آیا مبانی مختلف در بحث ظهورات، در این بحث مؤثر است؟ مثلاً: اگر وجه تقدیم خاص بر عام قرینیت باشد یا اظهریت، تأثیری در این قاعده دارد؟
۴. در موارد اباة از تخصیص رابطهٔ عام و خاص چگونه سنجیده می‌شود؟
۵. آیا این قاعده شامل مطلق و مقید نیز می‌شود؟
۶. چگونه می‌توان ادعای اباة از تخصیص را از بین برد؟
۷.

بر این اساس، نوشتار پیش‌رو در پی پاسخ به سؤالات مطرح شده دربارهٔ این قاعده بوده و به نقد و بررسی آن‌ها خواهد پرداخت؛ تا از این رهگذر ابهامات گوناگون دربارهٔ قاعده منتفی شده و در نهایت به تنقیح کامل قاعده و ضابطه‌مندسازی آن منجر شود.

۲. مفهوم‌شناسی

در مفهوم‌شناسی عام آبی از تخصیص، سخن چندانی مطرح نشده است. شاید علت آن، وضوح مفهومی این قاعده باشد، اما در مقام تعریف می‌توان قاعدهٔ عام آبی از تخصیص را این گونه گفت که:

عامی که به دلیل ظهور قوی‌تر نسبت به خاص، در برابر تخصیص مقاوم است (مرکز اطلاعات و مدارک اسلامی، ۱۳۸۹، ۵۶۲) یا به تعبیر دیگر، عامی که تخصیص آن از

۱. هر چند این قاعده به عنوان عام آبی از تخصیص مطرح و مشهور شده است، اما این بدان معنا نیست که این قاعده مختص ادلهٔ عام است و در بحث اطلاق و تقیید چنین قاعده‌ای وجود ندارد، بلکه باید گفت: این قاعده دربارهٔ ادلهٔ عام و مطلق هر دو مطرح است و برخی ادلهٔ مطلق نیز، آبی از تقیید هستند. زیرا در برخی موارد بر اساس ضابطه‌های مطرح شده در متن، قرینیت مقید برای مطلق با مشکل مواجه می‌شود. بر این اساس مقدمات حکمت با خلل مواجه نمی‌شوند. گروهی از دانشوران اصولی به این مسئله تصریح کرده و دائرة قاعده را اعم از ادلهٔ عام و مطلق معرفی کرده‌اند (رک: نجفی مظاهری، ۱۳۶۳، ۴۵۲؛ تقوی‌اشتهاردی، ۱۴۱۸، ۳۰۵/۳؛ انصاری، ۱۴۲۸، ۳۳۴/۳؛ حیدری، ۱۴۲۰، ۳۵۷؛ تبریزی، بی‌تا، ۱۳).

نظر عرف مورد پذیرش واقع نمی‌شود (رک: حسینی حائری، کاظم، ۱۴۰۸، ۱۵۹/۲، پاورقی). در واقع هر چند عموماً دلیل خاص بر دلیل عام مقدم می‌شود، زیرا یا قرینه بر تخصیص عام است (رک: خویی، ۱۳۵۲، ۵۰۹/۲؛ کاظمی خراسانی، ۱۳۷۶، ۷۲۰/۴؛ تقوی اشتهاردی، ۱۴۱۸، ۴۶۴/۴؛ مظفر، ۱۳۷۵، ۲۳۳/۲؛ واعظ حسینی بهسودی، ۱۴۲۲، ۴۲۵/۲؛ صدر، ۱۴۱۸، ۵۵۴/۲؛ جزایری، ۱۴۱۵، ۲۹۱/۸) و یا ظهوری قوی‌تر از عام دارد؛ (رک: بهبهانی، ۱۴۱۵، ۱۹۶؛ انصاری، ۱۴۲۸، ۱۴/۴-۱۵؛ خراسانی، ۱۴۰۹، ۲۱۸، ۴۳۸-۴۳۹؛ بروجردی، ۱۴۱۷، ۵۱۵/۲ و ۴ قسم ۱۳۵/۲ و ۱۴۲؛ حائری یزدی، ۱۴۱۸، ص ۶۴۰؛ طباطبایی، بی‌تا، ۲۸۰/۲؛ حلی، ۱۴۳۲، ۲۷/۱۲؛ خرازی، ۱۴۲۲، ۲۲۸/۴) اما گاهی به خاطر وجود عوارضی، دلیل عام، ظهوری قوی‌تر نسبت به خاص پیدا می‌کند، بنابراین دلیل خاص توانایی تخصیص آن را نخواهد داشت (رک: مرکز اطلاعات و مدارک اسلامی، ۱۳۸۹، ص ۵۶۲).

بنابراین در پاسخ به این سؤال که ابا از تخصیص، به معنای استحاله تخصیص است یا به معنای قبح تخصیص؟ می‌توان چنین گفت:

با توجه به تعریف بالا، تخصیص عام از نظر امکان ذاتی با مشکلی مواجه نیست، و به تعبیری، قاعده ابا از تخصیص بازگشت به امکان و استحاله ذاتی نداشته و این گونه نیست که تخصیص عام در مواردی استحاله ذاتی داشته باشد (رک: تنکابنی، ۱۳۸۵، ۳۲۳/۱ و ۳۳۷). بلکه مراد از این قاعده، استحاله وقوعی یا به تعبیری قبیح بودن تخصیص در مواردی است که این قبیح به خاطر یک سری عوارض بیرونی حاصل شده است.

دو شاهد دیگر بر مدعا که بحث در قاعده ابا از تخصیص، در دامنه استحاله ذاتی نیست عبارت‌اند از: ۱- این مسئله از مصادیق بحث ظهورات است، و ظهورات اموری عرفی هستند. بر این اساس، عرف در پاره‌ای از موارد تخصیص یا تقیید یک دلیل عام

۱. از نظر ایشان خاص به منزله قرینه بر عام است، و همیشه قرینه بر ذوالقرینه مقدم است.

۲. از نظر ایشان ملاک تقدیم دلیل خاص بر عام، اقوانیت ظهور خاص نسبت به عام است. بنابراین ملاک، تنها در مواردی خاص بر عام مقدم می‌شود که ظهور آن اقوا باشد، اما اگر ظهور عام قوی‌تر از ظهور خاص باشد، عام بر خاص مقدم بوده و باید دلیل خاص را حمل بر معنای دیگری کرد، و اگر در ظهور مساوی باشند، موجب تعارض و رجوع به قواعد آن است.

و مطلق را برتیبیده و آنرا تقبیح می‌کند. چنین مواردی را اصطلاحاً دلیل عام آبی از تخصیص می‌نامند؛ ۲- مواردی که به عنوان ضابطه در تشخیص عام آبی از تخصیص بیان شده است، بر استحاله ذاتی قابل تطبیق نیست، بلکه عوارضی است که موجب تقبیح تخصیص است. این موارد در ادامه به تفصیل بیان خواهد شد.

۳. بررسی ضابطه‌های اباء از تخصیص

چنانچه بیان شد، قاعده اباء از تخصیص به صورت پراکنده در مسائل گوناگون اصولی مطرح شده است، اما از همین کلمات پراکنده، می‌توان مواردی را به عنوان ضابطه‌هایی برای تشخیص ادله عام آبی از تخصیص شناسایی کرده و بر این اساس، به ضابطه‌مهندسازی قاعده پرداخت. با مراجعه به کلمات اصولیان، بیش از پانزده ضابطه در این باره شناسایی شده است. که عبارت‌اند از:

۱. نص یا اظهر بودن؛^۱ (رک: تبریزی، بی تا، ۵۳-۵۴)

۲. در مقام تعلیل؛^۲ (رک: اعتمادی، ۱۳۸۷، ۴۲۳/۳؛ طباطبایی یزدی، بی تا، ۱۸۵؛ اراکی، ۱۳۷۵، ۵۷۴/۱-۵۷۵؛ قدسی، ۱۴۲۸، ۴۰۳/۲ و ۴۲۸/۳؛ تبریزی، ۱۳۶۹، ۲۹۰).

۳. در مقام حصر؛^۳ (رک: انصاری، ۱۴۲۸، ۸۵/۲؛ یزدی نجفی، ۱۴۲۶، ۳۶۷/۳؛ حکیم، ۱۴۱۳، ۴۸۳/۴؛ محمدی بامیانی، ۱۹۹۷، ۳۷۸/۶).

۴. در مقام تحدید؛^۴ (رک: تنکابنی، ۱۳۸۵، ۶۰۸/۱ و ۶۶۹/۲؛ کاشف الغطاء، ۱۳۸۱، ۱۳۸/۲).

۱. مانند: اشکال تعارض مفهوم و تعلیل آیه نبأ، که در مقام پاسخ گفته‌اند، تعلیل اظهر از مفهوم است، به همین دلیل مفهوم نمی‌تواند آنرا تخصیص بزند (رک: اراکی، ۱۳۷۵، ۵۷۴/۱-۵۷۵).

۲. همان مثال قبل در اینجا نیز مطرح است.

۳. مانند: اخبار تلیث که در مقام حصر هستند. بنابراین در تقابل میان آن‌ها با ادله براهت نمی‌توان قائل به تخصیص اخبار تلیث نسبت به شبهات موضوعیه شد و گفت که این اخبار تنها شامل شبهات حکمیه می‌شوند (رک: انصاری، ۱۴۲۸، ۸۵/۲).

۴. مانند: دو دسته روایت که درباره استنجا وارد شده است. یک دسته نسبت به تعدد سنگ مورد استفاده، مطلق و عام بوده و دسته دیگر مقید به انجام آن با سه سنگ است. گفته‌اند: با توجه به اینکه این روایات در مقام تحدید هستند، آبی از تخصیص بوده و این دو گروه با یکدیگر تعارض می‌کنند و نمی‌توان روایات عام را با دسته دوم تخصیص زد (رک: تنکابنی، ۱۳۸۵، ۶۰۸/۱).

۵. در مقام امتنان؛^۱ (رک: قدسی، ۱۴۲۸، ۲۵۶/۳؛ هاشمی شاهرودی، ۱۴۱۷، ۵۰۸/۵؛ سبحانی، ۱۴۲۳، ۵۱۳/۳؛ موسوی، ۱۴۳۰، ۶۶/۴؛ آشتیانی، ۱۳۸۳، ۲۲۳ و ۲۳۹؛ اعتمادی، ۱۳۸۷، ۴۲۳/۳).^۲

۶. در مقام بیان حاجت؛ (استفتا).

۷. در مقام ارشاد به حکم عقل؛^۳ (اعتمادی، ۱۳۸۷، ۴۲۳/۳).

۸. در مقام بیان امر ارتكازی عقلی؛^۴ (قدسی، ۱۴۲۸، ۴۲۸/۳).

۹. در مقام انکار و استنکار؛^۵ (هاشمی شاهرودی، ۱۴۱۷، ۳۱۷/۷؛ حسینی شیرازی، ۱۴۲۷، ۲۱۲/۹).

۱۰. در مقام تقييح و استهجان؛^۶ (رک: صافی، ۱۴۲۸، ۳۴۸/۳).

۱۱. موارد عام مؤکد؛^۷ (رک: طباطبایی یزدی، بی تا، ۱۸۵؛ آشتیانی، ۱۴۲۹، ۲۳۷/۶).

اعتمادی، ۱۳۸۷، ۴۲۳/۳؛ تنکابنی، ۱۳۸۵، ۵۶۹/۲ و ۶۰۵)

۱۲. در مقام ایجاد قاعده و ضابطه؛^۸ (رک: آشتیانی، ۱۴۲۹، ۲۳۷/۶؛ اعتمادی،

۱۳۸۷، ۴۲۳/۳؛ تنکابنی، ۱۳۸۵، ۵۶۹/۲ و ۶۰۵)

جستارهای فقهی و اصولی

سال چهارم، شماره پیاپی دهم
بهار ۱۳۹۷

۱۸

۱. مانند: حدیث لاضرر که در مقام امتنان وارد شده است و ادله احکام اولیه نمی توانند موجب تخصیص آن شوند (رک: هاشمی شاهرودی، ۱۴۱۷، ۵۰۸/۵).

۲. البته برخی تعبیرشان این است که روایاتی مانند حدیث رفع، حجب و... به خاطر امتنانی بودن آبی از تخصیص باشند (رک: حویلی، ۱۳۵۲، ۱۸۳/۲؛ حلی، ۱۴۳۲، ۱۵۹/۷).

۳. مانند: آیه (فَأَنكِحُوا هُنَّ بِأُذُنِ أَهْلِهِنَّ) که مطابق با حکم عقل به عدم جواز تصرف در ملک غیر بدون اذن است، و با روایت سیف بن عمیر که بر جواز تمتع از کنیز همسر، بدون اذن او دلالت دارد، تخصیص نمی خورد (رک: اعتمادی، ۱۳۸۷، ۴۲۳/۳).

۴. مانند: ادله استصحاب که با ادله برائت تخصیص نخواهند خورد؛ زیرا ادله استصحاب شامل امر ارتكازی عقلی است که موجب می شود این ادله آبی از تخصیص باشند (رک: قدسی، ۱۴۲۸، ۴۲۸/۳).

۵. مانند: روایات دال بر زخرف و باطل بودن روایات مخالف کتاب که این روایات با شهادت برخی راویان به وجود روایت مخالف کتاب در کلمات معصومان تخصیص نخواهد خورد. چون روایات عرضه به کتاب، در مقام انکار و استنکار بوده و آبی از تخصیص هستند (رک: هاشمی شاهرودی، ۱۴۱۷، ۳۱۷/۷).

۶. مانند: ادله ناهی از عمل به قیاس که چون در مقام تقييح عمل به قیاس هستند، آبی از تخصیص بوده و نمی توان برخی مصادیق قیاس را از آن تخصیص زد (رک: صافی، ۱۴۲۸، ۳۴۸/۳).

۷. مانند: ادله استصحاب که با قید ابتدا تأکید شده است و آبی از تخصیص است، لذا با ادله برائت تخصیص نخواهد خورد (رک: تنکابنی، ۱۳۸۵، ۵۶۹/۲).

۸. مانند: ادله استصحاب که در مقام بیان ضابطه کلی بوده و آبی از تخصیص است، لذا با ادله برائت تخصیص نخواهد خورد (رک: تنکابنی، ۱۳۸۵، ۵۶۹/۲).

۱۳. در مقام بیان قضیه خارجیّه؛^۱ (رک: هاشمی شاهرودی، ۱۴۱۷، ۴۷۴/۵؛ تنکابنی، ۱۳۸۵، ۶۰۵/۲)

۱۴. در مقام تهدید و تحذیر؛^۲ (رک: اعتمادی، ۱۳۸۷، ۳۱۹/۱؛ اجتهادی، ۱۴۰۰، ۲۵۲/۱)

۱۵. موارد استهجان تخصیص مانند لزوم تخصیص اکثر؛^۳ (رک: علامه حلی، ۱۴۲۵، ۱۴/۵-۱۵)

۱۶. موارد عدم مناسبت حکم و موضوع با تخصیص؛^۴ (رک: قدسی، ۱۴۲۸، ۲۵۶/۳؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۰، ۸۰/۱)

۱۷. در مقام بیان سنت الهی بودن.^۵ (رک: عبدالساتر، ۱۴۱۷، ۳۲۰/۱۱)

البته با بررسی و تحلیل معیارهای مطرح شده، به نظر می‌رسد برخی از این معیارها در عنوان کلی‌تری قرار می‌گیرند. بنابراین در ادامه تمامی معیارهای بیان شده از سوی دانشوران اصولی، در پنج عنوان کلی مورد نقد و بررسی قرار می‌گیرند.

۳-۱. نص یا اظهر بودن دلیل عام

از جمله مواردی که در کلمات دانشیان اصول به عنوان دلیل عام آبی از تخصیص بیان شده است، مواردی است که دلیل عام نص یا اظهر، و دلیل خاص ظاهر باشد؛ زیرا در موارد جمع عرفی یا ترجیح دلالتی در باب تعارض ادله بیان شده است، که بر اساس قاعده «الجمع مهما امکن اولی من الطرح»، اگر دلیلی نص یا اظهر از دلیل دیگر باشد،

۱. مانند حدیث لاضرر که ناظر به احکام شریعت به عنوان قضیه خارجیّه است و ادله احکام اولیه نمی‌توانند موجب تخصیص آن شوند (رک: هاشمی شاهرودی، ۱۴۱۷، ۴۷۴/۵).

۲. مانند: روایت‌هایی که بر زخرف و باطل بودن روایات مخالف کتاب دلالت دارند. که این روایات با شهادت برخی راویان به وجود روایت مخالف کتاب در کلمات معصومان تخصیص نخواهد خورد. زیرا روایات عرضه به کتاب، در مقام انداز و تحذیر بوده و آبی از تخصیص هستند (رک: اعتمادی، ۱۳۸۷، ۳۱۹/۱).

۳. مانند: سخن خداوند متعال: ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ﴾ که نمی‌توان گفت پیامبر ﷺ از روی هوای نفس سخن نمی‌گوید، مگر در غیر قرآن، چون مستلزم تخصیص مستهجن است. لذا این آیه آبی از تخصیص است (رک: علامه حلی، ۱۴۲۵، ۱۴/۵-۱۵).

۴. مانند: قاعده لاضرر که هر چند رابطه‌اش با قاعده سلطنت عموم من وجه است، اما به دلیل عدم مناسبت حکم و موضوع با تخصیص، قاعده سلطنت نمی‌تواند موجب تخصیص قاعده لاضرر شده و این قاعده آبی از تخصیص است (رک: قدسی، ۱۴۲۸، ۲۵۶/۳).

۵. مانند: آیه ﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّىٰ يُبَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ﴾ که در مقام بیان سنت الهی است، لذا آبی از تخصیص است و ادله احتیاط نمی‌توانند موجب تخصیص آن شوند (رک: عبدالساتر، ۱۴۱۷، ۳۲۰/۱۱).

دلیل نص یا اظهر، بر دلیل ظاهر، مقدم می‌شود. اگر هم قاعدة الجمع مورد پذیرش نباشد، بر اساس مرجحات دلالتی باید گفت ترجیح با دلیل نص و اظهر است. بنابراین، اگر دلیل عام نص یا اظهر باشد، دلیل خاص نمی‌تواند آن را تخصیص بزند. البته در توضیح دقیق‌تر این مسأله باید به دو مبنای مطرح در بحث ظهورات و وجه تقدیم دلیل خاص بر عام توجه داشت. درباره وجه تقدیم دلیل خاص بر عام، دو نظریه مطرح شده است:

۱. قرینه بودن خاص برای عام: (رک: خوبی، ۱۳۵۲، ۵۰۹/۲؛ کاظمی خراسانی، ۱۳۷۶، ۷۲۰/۴؛ تقوی‌اشتهاردی، ۱۴۱۸، ۴۶۴/۴؛ مظفر، ۱۳۷۵، ۲۳۳/۲؛ واعظ حسینی بهسودی، ۱۴۲۲، ۴۲۵/۲؛ صدر، ۱۴۱۸، ۵۵۴/۲؛ جزایری، ۱۴۱۵، ۲۹۱/۸).

۲. اقوایت ظهور خاص نسبت به عام (رک: بهیانی، ۱۹۶، ۱۴۱۵؛ انصاری، ۱۴۲۸، ۱۴-۱۵؛ خراسانی، ۱۴۰۹، ۲۱۸ و ۴۳۸-۴۳۹؛ بروجردی، ۱۴۱۷، ۵۱۵/۲ و ۱۳۵/۲ و ۱۴۲؛ حائری یزدی، ۱۴۱۸، ص ۶۴۰؛ طباطبائی، بی تا، ۲۸۰/۲؛ حلی، ۱۴۳۲، ۲۷/۱۲؛ خرازی، ۱۴۲۲، ۲۲۸/۴).

جستارهای فقهی و اصولی

سال چهارم، شماره پیاپی دهم
بهار ۱۳۹۷

۲۰

بر اساس مبنای دوم، این بحث روشن است که اگر در مواردی دلیل خاص چنین اقوایتی نداشته باشد، دیگر وجهی برای تقدیم آن نسبت به عام نبوده و موجب تخصیص دلیل خاص نمی‌شود، و چنین عامی آبی از تخصیص خواهد بود. اما ظاهر مبنای اول این است که خاص همواره قرینه بر عام است و قرینه همیشه بر ذوالقرینه مقدم است. بر این اساس، باید گفت: عام آبی از تخصیص بی معناست و همیشه با وجود دو دلیل عام و خاص، باید دلیل عام را تخصیص زد، اما با توجه به پذیرش عام آبی از تخصیص توسط قائلان مبنای یادشده،^۱ باید گفت: اصل این مبنا مورد خدشه بوده و بین پذیرش این مبنا و پذیرش قاعده ابا از تخصیص تنافی و تهافت است.

۱. قائلان به این نظریه خود در موارد مختلفی تصریح کرده‌اند که دلیل عام آبی از تخصیص است (رک: خوبی، ۱۳۵۲، ۵۰۹/۲ و ۱۸۳/۲؛ کاظمی خراسانی، ۱۳۷۶، ۵۵۹/۲ و ۱۶۱/۳-۱۶۲؛ مظفر، ۱۳۷۵، ۲۳۴/۲-۲۳۵؛ واعظ حسینی بهسودی، ۱۴۲۲، ۱۵۰/۱، ۴۱۴/۵؛ صدر، ۱۴۱۸، ۵۵۴/۲).

بررسی ضابطه

نکاتی که درباره ضابطه مطرح شده، نیازمند بررسی است:

۱. آیا قوت دلالت عام نسبت به خاص، علت برای اباء از تخصیص است؛ یا اباء از تخصیص، موجب قوت دلالت عام است؟

از برخی سخنان در این باره ممکن است به نظر برسد که رابطه به عکس است. یعنی اباء از تخصیص موجب قوت ظهور و دلالت است، نه اینکه قوت ظهور و دلالت معیاری برای شناسایی عام آبی از تخصیص باشد (رک: اسماعیل پور، ۱۳۹۵، ۳۷۸/۴؛ حسینی شیرازی، ۱۴۲۷، ۹/۲۰۰). عبارت شهید صدر در این باره چنین است: «اباء از تخصیص موجب قوت ظهور دلیل و تقدیم آن بر دلیل معارض می شود» (حیدری، ۱۴۲۰، ۳۵۷).

در این باره باید گفت، رابطه‌ای دو طرفه در این میان وجود دارد. به عبارتی بر اساس مبنای تقدیم خاص بر اساس اقوایت ظهور، قوت ظهور و دلالت عام، خود باعث تقدیم عام و اباء آن از تخصیص خواهد بود. اما در پاره‌ای از موارد ممکن است، قوت دلالت و ظهور عام به لحاظ مقایسه صرف دو دلیل عام و خاص ثابت نباشد، که در این صورت، خاص در نگاه اول قابلیت تخصیص عام را خواهد داشت، اما با مراجعه به سایر معیارهای تشخیص عام آبی از تخصیص، این قابلیت ابتدایی مورد خدشه واقع شده و مشخص می‌شود به خاطر عوارض خارج از دو دلیل باید قوت ظهور دلیل عام نسبت به خاص را پذیرفت که نتیجه آن عدم قدرت خاص برای تخصیص دلیل عام خواهد بود.^۱

بر این اساس می‌توان قاعده اباء از تخصیص را بر اساس مبنای تقدیم خاص بر اساس قرینیت نیز پذیرفت؛ بدون اینکه مبنای بالا با خدشه مواجه شود؛ زیرا اگر چه

۱. بر اساس این نکته، ممکن است گفته شود، تنها معیار تشخیص عام آبی از تخصیص، قوت دلالت عام نسبت به خاص است؛ و سایر معیارهای مطرح شده، در حقیقت، معیارهایی برای تشخیص دلیل نص و اظهر است. چنانچه درباره برخی از معیارهای فوق کلماتی وجود دارد که نشان از بازگشت آن معیار به مسئله قوت دلالت و ظهور است. به عنوان نمونه برخی درباره معیار امتنایی بودن دلیل عام چنین گفته‌اند:

«گاهی ظهور دلیل عام به گونه‌ای اقوا از خاص است که اباء از تخصیص دارد؛ مانند موارد امتنایی» (رک: تبریزی، بی تا، ۵۴).

همیشه خاصِ قرینه، بر عامِ ذوالقرینه مقدم می‌شود، اما وجود سایر معیارهای اباء از تخصیص در حقیقت قرینیت خاص را با مشکل مواجه می‌کنند و موضوع را - وجود قرینه - منتفی می‌کنند؛ در نتیجه قرینه‌ای وجود ندارد که بخواهد بر ذوالقرینه مقدم شود.

۲. درباره برخی مصادیق مطرح شده برای نص و اظهر نیز نکاتی وجود دارد که نیازمند توجه است. به عنوان نمونه باید گفت:

۱- از جمله موارد نص بودن عام، در مقام تعلیل بودن آن است (رک: اعتمادی، ۱۳۸۷، ۳/۴۲۳؛ طباطبایی یزدی، بی تا، ۱۸۵؛ اراکی، ۱۳۷۵، ۱/۵۷۵؛ قدسی، ۱۴۲۸، ۲/۴۰۳ و ۳/۴۲۸؛ تبریزی، ۱۳۶۹، ۲۹۰؛ آشتیانی، ۱۴۲۹، ۲/۲۳۹ و ۴/۳۶۷؛ واعظ حسینی بهسودی، ۱۴۲۲، ۱/۱۹۴؛ کاظمی خراسانی، ۱۳۷۶، ۳/۱۷۱). این درحالی است که روایات فراوانی وجود دارد که هر چند ظهور در علیّت دارند، اما در مواردی با تخصیص مواجه شده‌اند که در این موارد گفته می‌شود، روایت در مقام بیان حکمت است، نه علت. بنابراین، باید گفت: در مقام تعلیل بودن معیار دقیق و صحیحی برای شناسایی عام آبی از تخصیص نیست؛ زیرا پیدا شدن یک مورد نقض برای از بین بردن ادعای اباء از تخصیص کافی است و با وجود تعلیل‌های گوناگونی که در روایات تخصیص خورده‌اند، چنین معیاری ناتمام خواهد بود.

به عبارتی، برای اینکه معیار تمام باشد، باید کشف علت واقعیّه تامّه کرد و این کشف پس از عدم تخصیص مشخص می‌شود که پس از آن دیگر نیازی به قاعده اباء از تخصیص نخواهد بود و چنین قاعده‌ای بی ثمر می‌شود.

در پاسخ از نکته بالا می‌توان گفت:

آنچه محل بحث است، علت‌های تامّه هستند، نه علت‌های ناقصه؛ علت تامّه احکام را نیز می‌توان به دو بخش تقسیم کرد:

(۱) علت‌های عقلی؛ یعنی آنچه عقل آن را به عنوان علت تامّه درک کرده است و به عنوان یک ارتکاز عقلی شناسایی می‌شود. حال اگر در لسان دلیل به این علت عقلی اشاره شود، به یقین دلیل عام آبی از تخصیص است؛ زیرا از نظر عقل، علت واقعیّه حکم همین است. بفرض هم اگر دلیل خاصی وجود داشته باشد که در ظاهر

مخالف با این تعمیم عقلی باشد، تعارض دلیلی ظنی با قطع است که در چنین مواردی دلیل ظنی کنار گذاشته می‌شود (رک: قدسی، ۱۴۲۸، ۳/۴۲۸؛ تبریزی، ۱۳۶۹، ۲۹۰؛ نجم‌آبادی، ۱۳۸۰، ۲/۲۰۹؛ لاری شیرازی، التعلیقة علی الفرائد الأصول، ۱۴۱۸، ۱/۷۰). بنابراین در مواردی که مؤدای دلیل عام، حکم عقلی باشد، آن دلیل آبی از تخصیص است، زیرا حکم عقلی تخصیص بردار نیست (رک: انصاری، ۱۴۲۸، ۲/۱۳۱؛ اعتمادی، ۱۳۸۷، ۳/۴۲۳؛ لاری شیرازی، تقریرات فی أصول الفقه، ۱۴۱۸، ۲/۳۱۹). به‌عنوان مثال، مواردی که عنوان ظلم صادق است، نمی‌توان گفت: هر چند ظلم است، اما حرام نیست و حکم حرمت را در آن تخصیص زد، یا در مواردی اطاعت از خداوند را تخصیص زد (رک: خرازی، ۱۴۲۲، ۴/۲۳۱). همچنین اگر در دلیل عام یک مرتکز عقلی، به‌عنوان دلیل یا شاهد مطرح شود، و یا خود دلیل عام منصرف به یک امر ارتکازی باشد، آن دلیل آبی از تخصیص خواهد بود (رک: طباطبایی حکیم، ۱۴۲۸، ۲/۵۸ و ۲۴۲؛ طباطبایی حکیم، ۱۴۱۴، ۳/۱۵۱؛ واعظ حسینی بهسودی، ۱۴۲۲، ۲/۲۹۳؛ طباطبایی المجاهد (سید مجاهد)، ۱۲۹۶، ۴/۲۸۹؛ طباطبایی حکیم، ۱۴۳۱، ۳/۱۱۵). مانند روایت زراره درباره استصحاب که حضرت ﷺ پس از بیان قاعده «فلیس ینبغی أن تنقض الیقین بالشک»، امر مرتکز عقلی را در مقام علت قاعده بیان می‌کنند که: «(إِنَّ الشَّكَّ لَا يَنْقُضُ الْيَقِينَ)». (رک: قدسی، ۱۴۲۸، ۳/۴۲۸) البته از نظر برخی اصل قاعده استصحاب امری ارتکازی است و قابل تخصیص نیست (رک: واعظ حسینی بهسودی، ۱۴۲۲، ۲/۲۹۳؛ طباطبایی المجاهد (سید مجاهد)، ۱۲۹۶، ۴/۲۸۹؛ حسینی شیرازی، ۱۴۲۷، ۸/۲۴).

۲) علت‌های شرعی؛ یعنی آنچه از ظاهر ادله به‌دست می‌آید و عقل قدرت درک و کشف آن‌ها را نداشته است، اما ظاهر دلیل به گونه‌ای است که عرف از آن علّیت استفاده می‌کند. در چنین مواردی عرف از ظاهر دلیل ممکن است برداشت علّیت تأمه کند، اما پس از دستیابی به دلیل مخصص، به اشتباه خود پی می‌برد که آنچه در لسان دلیل ذکر شده است، علت نبوده بلکه حکمت حکم است. در چنین مواردی نیز توجه به چند نکته لازم و ضروری است: نکته اول اینکه، حکمت بودن امری که در کلمات فقها و اصولیان بسیار تکرار می‌شود، جای تأمل بسیار است که آیا حکمت‌ها

نقش جزء العله را دارند، یا علت تامه هستند هر چند غیر منحصره؟ اگر حکمت، علت تامه باشد - که احتمال بعیدی نیست - هر چند غیر منحصره، باید گفت تخصیص نشان می‌دهد که در این مورد خاص آن علت وجود نداشته است نه این که علت وجود داشته اما معلول ایجاد نشده است. به تعبیری دیگر در چنین مواردی تخصیص معیار تشخیص عام آبی از تخصیص را با مشکل مواجه نمی‌کند، بلکه موضوع را با مشکل مواجه می‌کند و نشان می‌دهد، در تشخیص مصداق عام معلول، اشتباهی صورت گرفته است. باید توجه داشت که قاعده اباء از تخصیص، یک قاعده حکمی است، نه موضوعی، بنابراین این قاعده می‌گوید: مثلاً همه مواردی که علت ذکر شده در دلیل عام در آن‌ها وجود دارد، حکم عام دارند و قابل تخصیص نیستند. اما اینکه چه مصادیق و مواردی این علت را دارند، ارتباطی با این دلیل عام ندارد، بلکه به تشخیص مکلف بازگشت دارد، و اشتباه در تشخیص مکلف معنا دارد و این اشتباه، ارتباطی به قاعده پیدا نمی‌کند. همچنین اگر حکمت‌ها را جزء العله بدانیم؛ یعنی در این فرض نیز قاعده با مشکلی مواجه نمی‌شود، چون قاعده می‌گوید: اگر در مقام تعلیل باشد، اباء از تخصیص دارد و مراد علیت تامه است. مشخص است مواردی که علت تامه در آن‌ها وجود ندارد، بلکه علت ناقصه موجود است، موضوع مسئله نیست و سالبه به انتفای موضوع است. به عبارتی اصلاً تخصیصی در کار نیست، بلکه تخصصاً خارج است. البته نسبت به تشخیص موارد علت از حکمت، باید معیارهایی را شناسایی کرد و این مسئله جای کار مستقل دارد.

نکته دوم این است که بر فرض نسبت به علت‌هایی که از ظهور ادله به دست می‌آید، پذیرش علیت و در نهایت پذیرش اباء از تخصیص را با مشکل مواجه بدانیم، اما این به اصل قاعده ایرادی وارد نمی‌کند، بلکه محدوده آن را بر اساس معیار علیت، محدود به علت‌های عقلی می‌کند.

۲- از جمله مواردی که ادعا شده است دلیل عام نص بوده و آبی از تخصیص است، در مقام حصر بودن دلیل عام است. (رک: انصاری، ۱۴۲۸، ۸۵/۲؛ یزدی نجفی، ۱۴۲۶، ۳/۳۶۷؛ عبدالسائر، ۱۴۱۷، ۴/۴۸۳؛ محمدی بامیانی، ۱۹۹۷، ۶/۳۷۸؛ آشتیانی، ۱۴۲۹، ۴/۳۸۳؛ آل شیخ راضی، ۱۴۲۶، ۶/۳۷۳). به نظر می‌رسد این معیار

چندان دقیق نبوده و موارد عام آبی از تخصیص را نمی‌تواند مشخص کند؛ زیرا اگر دلیل خاصی پیدا شود که موجب تخصیص شود، کاشف از این است که حصر در دلیل عام واقعی نبوده، بلکه حصر اضافی است (رک: محمدی بامیانی، ۱۹۹۷، ۳۷۸/۶). در صورتی که حصر واقعی می‌تواند معیار و ضابطه‌ای برای تشخیص موارد آبی از تخصیص باشد، نه حصر اضافی.

شاهد بر اینکه حصر نمی‌تواند معیاری برای تشخیص عام آبی از تخصیص باشد، این است:

چنانچه گفته شده، اگر قرینه بر عدم مفهوم حصر وجود داشته باشد، حصر مفهوم ندارد (رک: آل‌شیخ راضی، ۱۴۲۶، ۵۷/۴). این سخن به‌خوبی نشان می‌دهد که با وجود قرینه می‌توان حصر را منتفی دانست و موارد دیگری را بر آن افزود یا کاست. بنابراین وجود دلیل خاص، می‌تواند نقش چنین قرینه‌ای را ایفا کرده و حصر در دلیل عام را تغییر دهد.

۳- از دیگر مواردی که می‌توان ادعا کرد، دلیل عام نص بوده و در نتیجه آبی از تخصیص است، در مقام تحدید بودن است (رک: تنکابنی، ۱۳۸۵، ۶۰۸/۱ و ۶۶۹/۲؛ کاشف‌الغطاء، ۱۳۸۱، ۱۳۸/۲؛ حلی، ۱۴۳۲، ۴۳/۱۲-۴۴). در مواردی که دلیل عام یا مطلق در مقام بیان تحدید است، فهم عرفی این است که مراد متکلم همه افراد بوده و به قرینه منفصله‌ای اعتماد نکرده است؛ زیرا در چنین مقامی بر متکلم حکیم قبیح است که به قرینه منفصله اعتماد کند. بنابراین، چنین عامی به منزله نص بوده و تخصیص نخواهد خورد (رک: حلی، ۱۴۳۲، ۴۳/۱۲-۴۴).

درباره این معیار باید گفت: ادله‌ای که در مقام تحدید هستند، دو گونه‌اند: ۱- تحدید ممکن است در مقام بیان حداقل یا حداکثر باشد که در این صورت، ممکن است بگوییم دلیل عام آبی از تخصیص است؛ زیرا اگر قرار باشد از این حداقل نیز چیزی خارج شود، دیگر حداقل بودن آن معنا ندارد؛ و همچنین است در ناحیه حداکثر؛ ۲- اما اگر از دلیل عام در مقام تحدید، برداشت بیان حداقل یا حداکثر نشود، بلکه برداشت عرف تنها بیان نمونه‌ای از حد و اندازه باشد، دیگر نمی‌توان ادعای ابراء از تخصیص کرد. اما با توجه به اینکه معیار دقیقی برای تعیین مورد اول

وجود ندارد، باید گفت: نوعاً این معیار کارایی لازم را نداشته و نمی‌توان بر اساس آن حکم به ابراء از تخصیص داد. چنان‌که در بسیاری از موارد مقادیر و اوزان چنین است، پس در ادله، مقادیر و اوزان متفاوتی برای یک مسئله بیان شده است. در حقیقت وجود اوزان و مقادیر مختلف درباره یک دلیل شاهد بر این است که دلیل در مقام بیان حداقل یا حداکثر نبوده است تا دلالت بر ابراء از تخصیص داشته باشد. علاوه بر اینکه حتی می‌توان بر اساس آنچه درباره مفهوم حصر بیان شد، درباره تحدید نیز قائل شد که وجود دلیل خاص قرینه بر عدم مفهوم در چنین مواردی است. بنابراین این معیار نیز در مقام تشخیص دلیل آبی از تخصیص، ناتمام خواهد بود.

نتیجه بررسی‌های صورت گرفته درباره ضابطه مطرح شده این است که اگر دلیل عام در شمول حکم برای همه افراد صراحت داشته باشد، آبی از تخصیص خواهد بود، اما در مصادیق این معیار باید دقت فراوانی شود، و از میان سه مصداق مطرح شده تنها معیار در مقام علت بودن، قابل پذیرش است و دو معیار در مقام انحصار یا در مقام تحدید بودن، دلالت تامی بر ابراء از تخصیص ندارند.

۲-۳. در مقام امتنان بودن دلیل عام

برخی ادله در شریعت اسلامی مانند قاعده لاضرر و لاجرح، به‌عنوان نوعی منت بر امت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، تشریح شده‌اند و از اختصاصات امت هستند. چنین ادله‌ای از نظر برخی اصولیان، آبی از تخصیص هستند. از نظر ایشان امتنانی بودن یک دلیل، موجب آبی بودن دلیل از تخصیص می‌شود. بنابراین، می‌توان یکی از ضابطه‌هایی که موجب شناسایی دلیل عام آبی از تخصیص است را در مقام امتنان بودن دلیل عام دانست. زیرا تخصیص دلیل امتنانی، برخلاف امتنان است (رک: قدسی، ۱۴۲۸، ۲۵۶/۳؛ هاشمی‌شاهرودی، ۱۴۱۷، ۵۰۸/۵؛ سبحانی، ۱۴۲۳، ۵۱۳/۳؛ موسوی، ۱۴۳۰، ۶۶/۴؛ آشتیانی، ۱۳۸۳، ۲۲۳ و ۲۳۹؛ اعتمادی، ۱۳۸۷، ۴۲۳/۳).^۱

جستارهای

فقهی و اصولی

سال چهارم، شماره پیاپی دهم

بهار ۱۳۹۷

۲۶

۱. البته برخی تعبیرشان این است که بعید نیست امثال حدیث رفع و حجب و... به‌خاطر امتنانی بودن آبی از تخصیص باشند (رک: خویی، ۱۳۵۲، ۱۸۳/۲؛ حلی، ۱۴۳۲، ۱۵۹/۷).

بررسی ضابطه

با توجه به اینکه بیان شد در موارد اباة از تخصیص، وجود موارد نقض می‌تواند ادعای آبی بودن دلیل از تخصیص را با مشکل مواجه کند، نمی‌توان در مقام امتنان بودن دلیل عام را ضابطی برای شناسایی اباة از تخصیص دانست؛ زیرا این ضابطه مبتلا به موارد نقضی همچون موارد اموال، دماء و فروج است. این موارد از حدیث رفع و حجب که از جمله ادله امتنانی هستند، خارج شده و تخصیص خورده‌اند و این نشان می‌دهد که ادله امتنانی آبی از تخصیص نیستند (رک: حلی، ۱۴۳۲، ۱۵۹/۷ و ۱۶۶؛ یزدی نجفی، ۱۴۲۶، ۵۵۱/۱ و ۶۴/۲).

به نظر می‌رسد در مقام بررسی ضابطه مطرح شده، باید ابتدا به دو سؤال پاسخ داد:
۱- آیا این معیار عمومیت دارد و مانع تقدیم هرگونه دلیل خاصی است؟ ۲- با پذیرش چنین ضابطه‌ای آیا این معیار، همه دلیل عام را مصون از تخصیص می‌کند؟ یا می‌توان بین موارد امتنانی و غیرامتنانی یک دلیل، تفصیل داد؟
بررسی دو نکته بالا می‌تواند در پذیرش و عدم پذیرش ضابطه مطرح شده، راهگشا باشد.

آنچه در بررسی سؤال اول، به ذهن می‌رسد این است، چنین ضابطه‌ای عمومیت نداشته و توان مانعیت از ورود هرگونه تخصیصی نسبت به دلیل عام امتنانی را ندارد؛ زیرا دلیل خاص نیز ممکن است در مقام امتنان باشد که در این صورت مانعی از تخصیص دلیل عام امتنانی نخواهد بود؛ چراکه از لحاظ امتنانی بودن هر دو دلیل مساوی هستند، اما دلیل خاص از باب قرینیت یا اظهاریت بر دلیل عام مقدم خواهد شد و آن را تخصیص می‌زند. البته اگر مضمون دلیل خاص امتنانی نباشد و تخصیص دلیل عام بر خلاف امتنان باشد، عام آبی از تخصیص خواهد بود (رک: سیستمی، بی تا، ۲۱۸؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۰، ۱۳۷۰/۱، ۱۹۵-۱۹۶).

بنابراین، نسبت به ضابطه مطرح شده باید قائل به تفصیل شد؛ یعنی دلیل عام امتنانی آبی از تخصیص در برابر دلیل خاص غیر امتنانی است، نه اینکه به صورت مطلق و در برابر هرگونه مخصصی، اباة از تخصیص داشته باشد.

نسبت به پرسش دوم نیز باید گفت، صرف وجود فقره‌ای امتنانی در یک دلیل عام،

به معنای این نیست که کل دلیل عام آبی از تخصیص است، بلکه ابا از تخصیص تنها نسبت به فقره امتنانی دلیل معنا پیدا می کند و سایر فقرات دلیل امکان تخصیص را خواهند داشت. بنابراین، تفکیک پذیری در ادله عام امتنانی معنا دارد. چنانچه درباره حدیث رفع این ادعا مطرح شده است که امتنانی بودن آن برای تمام فقرات جای تأمل داشته و پذیرش امتنانی بودن تمام فقرات آن سخت است (رک: خویی، ۱۳۵۲، ۱۸۳/۲).

بنابر نکات مطرح شده، اشکال مطرح به ضابطه امتنانی بودن دلیل عام، بر طرف می شود؛ زیرا: ۱- همان طور که بیان شد، یک دلیل عام ممکن است نسبت به برخی فقراتش امتنانی بوده و نسبت به برخی دیگر امتنانی نباشد، چنانچه نسبت به فقره «مالایعلمون» حدیث رفع این ادعا مطرح شده است که پذیرش امتنانی بودن این فقره مشکل است (رک: خویی، ۱۳۵۲، ۱۸۳/۲). بنابراین صرف مخالفت موارد ذکر شده با برخی فقرات دلیل عامی که بخش امتنانی دارد، به معنای نقض قاعده نیست تا معیار را با مشکل مواجه کند؛ ۲- درباره سه مورد یاد شده باید گفت، اتفاقاً رفع حکم و ضمان از چنین مواردی خود خلاف امتنان بر امت است؛ زیرا در ادله امتنانی بیان شده است که مراد منت بر امت است، نه اشخاص و اگر قرار باشد شخص در چنین مواردی حکمی نداشته باشد و ضامن نباشد، دیگر منتی بر امت اسلامی نبوده بلکه بر خلاف امتنان است. بنابراین، سه مورد یاد شده اگر تخصصاً از مسئله خارج نباشند، دست کم مخصصی هستند که خود امتنانی بوده و تخصیص عام امتنانی با خاص امتنانی مشکل نداشته و قاعده را نقض نمی کند.

۳-۳. در مقام بیان حاجت بودن (استفتا)

سومین معیار برای تشخیص موارد آبی از تخصیص این است که حکم عام در مقام پاسخ به یک پرسش و استفتا و به تعبیری در زمان نیاز و مقام حاجت مکلف، بیان شود. با توجه به دو نکته، محل ابتلا بودن حکم در حال حاضر برای مکلف و همچنین قبح تأخیر بیان از وقت حاجت، باید گفت، حکم عام بیان شده در پاسخ به استفتا و سؤال، قابلیت تخصیص را نخواهد داشت؛ زیرا اگر تخصیص در این موارد

پذیرفته شود، مستلزم تأخیر بیان از وقت حاجت است که عقلاً قبیح است.

بررسی ضابطه

برای بررسی صحت این ضابطه باید دو مبنای مختلف در مسائل اصولی مورد توجه قرار گیرد: ۱- آیا تأخیر بیان از وقت حاجت قبیح است؟ ۲- ورود دلیل خاص پس از وقت عمل به عام، موجب نسخ است یا تخصیص؟
با توجه به اینکه اثبات ضابطه بالا، متوقف بر این است که قبح تأخیر بیان از وقت حاجت پذیرفته شود، اگر کسی قائل باشد تأخیر بیان از وقت حاجت قبیح نیست، این ضابطه را نخواهد پذیرفت. پس پذیرش چنین ضابطه‌ای مبنایی خواهد بود.

البته ممکن است بگوییم اصل قاعده قبح تأخیر بیان از وقت حاجت نیز به صورت مطلق نبوده و این قاعده در موارد خاصی جاری است. در واقع زمانی تأخیر بیان از وقت حاجت قبیح است که نخست مصلحتی قوی‌تر مانند مصلحت تدریجی بودن احکام و تسهیل بر عباد، برای تأخیر وجود نداشته باشد (رک: خراسانی، ۱۴۰۹، ۴۵۱)، دوم، حکم عام بیان شده در مقام بیان حکم واقعی باشد (رک: خراسانی، ۱۴۰۹، ۲۳۷). بنابراین اگر مصلحتی همچون مصلحت تدریجی بودن احکام موجب شود حکم واقعی در مقام بیان واقع نباشد بلکه تنها حکم ظاهری را برای مکلفینی که زمان حاجت آن‌ها فرا رسیده است بیان کند، تأخیر بیان حکم واقعی خاص، از زمان حاجت قبیح نیست. بنابراین، معیار بالا نمی‌تواند ضابطه‌ای دقیق برای تشخیص عام آبی از تخصیص باشد و نیازمند به ضمائم است که ثابت کند، اولاً: حکم عام به‌عنوان یک حکم واقعی مطرح شده است؛ ثانیاً: مصلحتی اقوا که مانع از تخصیص باشد نیز وجود نداشته باشد. اگر این دو نکته قابل اثبات باشد، می‌توان چنین ضابطه‌ای را پذیرفت، اما اثبات این دو نکته به‌عنوان ضمیمه، بسیار سخت و دشوار است؛ زیرا وقتی دلیل خاص به‌دست آمد، کاشف از این است که حکم عام قبلی، ظاهری و بر اساس مصلحتی بوده است.

همه آنچه بیان شد بر اساس نظریه مشهور است که نسخ را بسیار نادر دانسته و در مواردی که حتی خاص بعد از وقت عمل به عام می‌آید قائل به تخصیص هستند.

در نتیجه باید دلیل عام را به عنوان حکم ظاهری و حکم خاص را واقعی دانست (رک: خراسانی، ۱۴۰۹، ۲۳۷ و ۴۵۱). اما اگر در چنین مواردی نسخ حکم عام توسط خاص پذیرفته شود، می توان گفت: با توجه به شرایط صدور حکم عام، این حکم، واقعی بوده، اما با توجه به تغییر شرایط برای دیگران حکم واقعی عام به وسیله حکم واقعی خاص نسخ شده باشد، در این صورت، می توان ضابطه مطرح شده را به عنوان ضابطی برای شناسایی عام آبی از تخصیص به شمار آورد.

بنابراین بر اساس مبنای قائلان به نسخ ضابطه در مقام استفتاء بودن حکم عام، می تواند به صورت مطلق و مستقل ابراء از تخصیص را ثابت کند. اما اگر مطابق با نظر مشهور، نسخ پذیرفته نشود، با توجه به اینکه قاعده «قبح تأخیر بیان از وقت حاجت» نیازمند اثبات دو قید است، و اثبات آن دو قید نیز بسیار سخت است، پذیرش چنین ضابطه ای با مشکل جدی مواجه خواهد بود.

۳-۴. در مقام بیان قاعده و ضابطه

گاهی دلیل عام در مقام بیان قاعده و ضابطه است، در چنین مواردی نیز ادعا شده است که دلیل عام آبی از تخصیص است (رک: آشتیانی، ۱۴۲۹، ۶/۲۳۷؛ اعتمادی، ۱۳۸۷، ۳/۴۲۳؛ تنکابنی، ۱۳۸۵، ۲/۶۵ و ۵۶۹ و ۶۰۵؛ مروجی، ۱۴۱۰، ۱/۴۵۹؛ تبریزی، ۱۳۶۹، ۲۶۵؛ لاری شیرازی، ۱۴۱۸، التعلیقه علی الفرائد، ۱/۳۰۷): زیرا تخصیص با مقام معیار و مقیاس بودن دلیل عام منافات دارد. مانند: روایات طرح ما مخالف الكتاب. (رک: عبدالساتر، ۱۴۱۷، ۱۰/۶۹؛ حسینی حائری، ۱۴۰۸، ۲/۳۵۴-۳۵۵). در حقیقت تخصیص در چنین مواردی اگر صحیح باشد، دلیل عام از میزان و معیار بودن ساقط می شود (رک: مروجی، ۱۴۱۰، ۳/۵۲).

بررسی ضابطه

با دقت در این ضابطه، می توان در تحلیلی دقیق تر چنین گفت: دلیل عامی که در مقام بیان ضابطه و قاعده است، دو حالت دارد: گاه دلیل عام در مقام بیان قاعده در امور اعتقادی است که در این صورت تخصیص در آن معنا

نخواهد داشت. زیرا یک مسئله اعتقادی را باید پذیرفت و معتقد بود و اینکه در پاره‌ای از موارد بگوئیم اعتقاد لازم نیست، سخنی بی‌معناست. به‌عنوان مثال آیه ﴿إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً﴾ (یونس، ۳۶) را گفته‌اند چون در مقام قاعده در اعتقادات است، آبی از تخصیص است (رک: موسوی، ۱۴۳۰، ۱۰۵/۳). اما گاه دلیل عام در مقام بیان امور شرعی است. در امور شرعی نیز گاه دلیل عام تنها به عنوان قاعده و قانونی مطرح شده است که اگر حجت اقوایی از آن نبود بتوان به آن تمسک کرد (قاعده اولیه)، به گونه‌ای که با تقیید و تخصیص نیز سازگار است (رک: خراسانی، ۱۴۰۹، ۲۴۸). مسلماً در چنین مواردی دلیل عام آبی از تخصیص نیست. مانند آیه ﴿أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ﴾ (بقره، ۲۷۵) که به‌عنوان قاعده اولیه در باب معاملات مطرح شده است، اما با تقیید و تخصیص نیز سازگار است. اما گاه دلیل عام چنین نبوده و به‌عنوان ضابطه و قاعده‌ای جهت همه موارد مطرح شود. در این صورت می‌توان گفت، آبی از تخصیص است.

نکته‌ای که باقی می‌ماند اینکه، چگونه می‌توان این دو نوع دلیل عام را شناسایی کرده و به آبی بودن آن از تخصیص پی برد؟ در پاسخ به این سؤال می‌توان گفت: اگر دلیل عامی که در مقام بیان ضابطه و قاعده است، در بیان انکار و استنکار، تقییح و استهجان یا انذار و تحذیر داشته باشد، یا با عباراتی نسبت به آن تأکید شده باشد، چنین دلیلی آبی از تخصیص است. مانند: روایات طرح مخالف کتاب که ضابطه‌ای را به بیان انکار و استنکار یا انذار و تحذیر بیان می‌کند، یا روایات ناهی از عمل به قیاس، که ضابطه‌ای را به بیان تقییح و استهجان بیان می‌کنند، و همچنین ادله استصحاب که ضابطه بیان شده را با قید «ابداً» مورد تأکید قرار داده است. لذا برخی از اصولیان در مقام انکار و استنکار بودن دلیل عام (رک: هاشمی شاهرودی، ۱۴۱۷، ۳۱۷/۷؛ عبدالساتر، ۱۴۱۷، ۶۹/۱۰؛ حسینی شیرازی، ۱۴۲۷، ۲۱۲/۹؛ حسینی حائری، ۱۴۰۸، ۳۵۵/۲)، در مقام انذار و تحذیر بودن آن، (رک: اعتمادی، ۱۳۸۷، ۳۱۹/۱ و ۴۲۳/۳؛ اجتهادی، ۱۴۰۰، ۲۵۲/۱)، در مقام تقییح و استهجان بودن دلیل عام (رک: صافی، ۱۴۲۸، ۳۴۸/۳) و یا دلیل عام مؤکد را (رک: طباطبایی یزدی، بی‌تا، ۱۸۵؛ آشتیانی، ۱۴۲۹، ۲۳۷/۶؛ تتکابنی، ۱۳۸۵، ۵۶۹/۲ و ۶۰۵؛ قدسی، ۱۴۲۸، ۲۸۴/۱؛

تستری کاظمینی، ۱۳۳۰، ۴۵۳) به عنوان ضابطه‌ای مستقل در شناسایی عام آبی از تخصیص بیان کرده‌اند.

۳-۵ ناسازگاری تخصیص با قاعده مناسبت حکم و موضوع

از جمله قواعد اصولی مورد پذیرش، قاعده مناسبت حکم و موضوع است (رک: قدسی، ۱۴۲۸، ۲۵۶/۳؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۰، ۸۰/۱؛ مظفر، ۱۳۷۵، ۱۹۹/۱؛ یزدی نجفی، ۱۴۲۶، ۴۵۲/۳). گاهی این مناسبت و رابطه به گونه‌ای است که قابلیت خروج برخی مصادیق و افراد موضوع از تحت حکم وجود ندارد. در چنین مواردی نیز عام آبی از تخصیص است (رک: قدسی، ۱۴۲۸، ۲۵۶/۳؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۰، ۸۰/۱).

بررسی ضابطه

اصل معیار مطرح شده تمام بوده و اگر مناسبت بین حکم و موضوع چنین اقتضایی داشته باشد، دلیل عام آبی از تخصیص خواهد بود. هر چند ممکن است در تطبیق قاعده مناسبت حکم و موضوع اختلافاتی وجود داشته باشد. اما اگر این قاعده در موردی تطبیق داده شد و نتیجه آن عدم قابلیت خروج برخی افراد از تحت حکم باشد، به طور یقین، آن دلیل عام آبی از تخصیص است. برخی از نمونه‌های مطرح شده بر اساس این قاعده عبارت‌اند از:

۱. روایات عرضه بر کتاب، با توجه به تعابیری همچون باطل، زخرف و... آبی از تخصیص هستند؛ زیرا تخصیص به این معناست که روایتی هر چند مخالف قرآن باشد، اما باطل و زخرف و... نباشد؛ و این معنا ندارد (برگرفته از: محمدی، ۱۳۸۵، ۳۵۲/۵) زیرا تناسب چنین موضوعی - مخالف قرآن بودن - با حکم بطلان واضح است و نمی‌توان مواردی را با وجود صدق موضوع، از حکم خارج کرد.

۲. ادله نفی ضرر، همچون روایت لاضرر؛ زیرا تناسب حکم و موضوع در این روایت به گونه‌ای است که عرف تخصیص برخی موارد به اینکه بعضی ضررها جایز است را نمی‌پذیرد (قدسی، ۱۴۲۸، ۲۵۶/۳؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۰، ۸۰/۱). در توضیح این تناسب می‌توان گفت، حدیث لاضرر ناظر به احکام مجعول در شریعت است که اتفاق

افتاده است، به تعبیری موضوع لاضرر قضیه خارجی است و تناسب حکم با موضوع محقق خارجی بدین گونه است که نمی توان برخی افراد آن را تخصیص زد، زیرا قضیه خارجی اتفاق افتاده است و تخصیص در آن دیگر معنا نخواهد داشت. این مناسبت به گونه ای بوده است که حتی در کلمات برخی از اصولیان، در مقام بیان قضیه خارجی بودن یک حکم، به عنوان معیاری مستقل برای اباء از تخصیص نیز مطرح شده است (رک: هاشمی شاهرودی، ۱۴۱۷، ۴۷۴/۵؛ تنکابنی، ۱۳۸۵، ۶۰۵/۲).

البته اینکه در مواردی اضرار به حق جایز دانسته شده است، منافاتی با اباء از تخصیص ندارد؛ زیرا چنین مواردی در حقیقت خروج موضوعی و احقاق حق است، نه خروج حکمی و ضرر (مکارم شیرازی، ۱۳۷۰، ۸۰/۱).

۳. ادله عامی که در مقام بیان سنت الهی هستند. از دیگر مواردی که بر اساس مناسبت حکم و موضوع می توان گفت عام آبی از تخصیص است، مواردی است که فعلی از افعال خداوند متعال به عنوان سنتی الهی بیان شده باشد و تخصیص مناسب با شأن و سنت الهی نباشد. مانند آیه ﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّى يُبَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ﴾ (توبه، ۱۱۵) که می گوید شأن خداوند این نیست که قبل از بیان عقاب کند، که این شأنیت با تخصیص بعضی موارد سازگار نیست (رک: حسینی حائری، ۱۴۰۸، ۱۱۷/۳؛ عبدالساتر، ۱۴۱۷، ۳۲۱/۱۱؛ حیدری، ۱۴۱۲، ص ۲۸۰).

۴. ادله عام و مطلق که در مقام بیان شأنی از معصومان علیهم السلام است، که تخصیص در آنها با شأن ایشان سازگار نیست. مانند آیه قرآن ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ﴾ (نجم، ۳) که هر چند درباره قرآن وارد شده است، اما اگر تخصیص بخورد به این صورت که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از روی هوا و هوس سخن نمی گوید، مگر در غیر از قرآن، چنین تخصیصی مستهجن است (رک: علامه حلی، ۱۴۲۵، ۱۴/۵-۱۵).

۵. ادله مربوط به تقوا، مانند آیه ﴿اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ﴾ (آل عمران، ۱۰۲) و ﴿فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ﴾ (تغابن، ۱۶) و سایر آیات آمده به تقوا که آبی از تخصیص هستند؛ زیرا حسنی که موجب امر به تقوا شده است به خاطر امر ذاتی است که در آن وجود دارد و یک امر اعتباری نیست، پس همه افراد اعم از شبهات حکمی و موضوعیه در آن به یک صورت هستند و اگر این حسن ذاتی را دارند دیگر قابل تخصیص نیستند (رک:

امامی خوانساری، ۱۳۵۲، ۳۲۱).

۶. ادله احتیاط، همچون «أخوک دینک فأحتط لدینک»، که دین را به منزله برادر قرار داده است، بر اساس معیار ذکر شده، آبی از تخصیص است (رک: آشتیانی، ۱۴۲۹، ۳۷۰/۴).

۴. چگونگی تعامل با دو دلیل عام آبی از تخصیص با خاص

حال که در شریعت دو دلیل عام و خاص وجود دارد که نمی‌توان بر اساس تخصیص میان آن‌ها جمع عرفی انجام داد، جای این سؤال است که با چنین ادله‌ای چگونه باید برخورد کرد و بر اساس کدام قواعد اصولی باید به داوری و تعامل میان آنها برخاست؟

در پاسخ به این سؤال باید گفت: از نظر عرفی این ادله به عنوان دو دلیل متعارض شناسایی شده و باید به قواعد باب تعارض مراجعه کرد (رک: تبریزی، بی تا، ۵۳ و ۱۳۱؛ سبحانی، ۱۴۲۳، ۴۴۷/۲). اگر امکان جمع عرفی دیگری بین آن‌ها وجود داشته باشد، جمع صورت می‌پذیرد، همچنان که برخی قائل به آن شده‌اند و گفته‌اند دلیل عام حمل بر استحباب (رک: جواهری، ۱۴۲۸، ۲۵۶/۲؛ واعظ حسینی بهسودی، ۱۴۲۲، ۳۴۹/۱؛ انصاری، ۱۴۲۸، ۱۳۱/۲) یا ارشاد می‌شود (رک: جواهری، ۱۴۲۸، ۲۵۶/۲؛ آشتیانی، ۱۴۲۹، ۳۶۷/۴؛ خراسانی، ۱۴۰۹، ۳۴۶؛ واعظ حسینی بهسودی، ۱۴۲۲، ۳۴۹/۱). البته باید توجه داشت که این نوع حمل در صورتی است که دلیل عام و خاص متوافقین باشند و گرنه در متخالفین کسی دلیل عام را حمل بر استحباب یا ارشاد نمی‌کند. برخی نیز قائل به وجوب تخییری شده‌اند (رک: فشارکی، ۱۴۱۳، ۴۱۷). اما اگر امکان جمع وجود نداشت، باید به مرجحات باب تعارض رجوع کرده و در صورت تکافؤ، سایر مبانی مطرح در باب تعارض از تساقط، تخییر و... تطبیق خواهد شد (رک: تبریزی، بی تا، ۱۳۱).

جستارهای

فقهی و اصولی

سال چهارم، شماره پیاپی دهم
بهار ۱۳۹۷

۳۴

۵. راه برون رفت از مشکل اباء از تخصیص

چنانچه بیان شد، آبی بودن یک دلیل از تخصیص، به معنای استحاله ذاتی نیست،

بلکه تنها مسائل عارضی موجب این مسئله شده است. حال سخن در این است که در پاره‌ای از موارد لازم است برخی مصادیق و موارد از تحت دلیل عام خارج شود، اما دلیل عام آبی از تخصیص است؛ آیا راه برون‌رفتی از این مشکل وجود دارد؟ به تعبیری در مواردی که دلیل عام به لحاظ استظهار عرفی آبی از تخصیص است، اما اراده واقعی شارع به برخی افراد عام تعلق گرفته است، چگونه باید جعل حکم کند که آنچه مورد نظر است محقق شده و سایر افرادی که دارای ملاک حکم شرعی نیستند، در دید مکلف نیز متعلق حکم قرار نگیرند و شارع برای خروج برخی مصادیق چه باید بکند؟

در پاسخ به این سؤال باید گفت: عرف خود نوعی دیگر از تعامل ادله لفظی را قائل است که شارع نیز می‌تواند از این نوع تعامل به جای تخصیص دلیل عام استفاده کند. از جمله راه‌هایی که می‌تواند جایگزین تخصیص شود، حکومت و ورود است. یعنی شارع در بیانی دیگر و مستقل از حکم عام، ناظر به موضوع دلیل عام، بیانی صادر کند و به صورت حکومت و ورود اقدام به خروج موضوعی برخی موارد به طور ادعایی انجام دهد تا از این طریق نتیجه مورد نظر که همان خروج حکمی باشد، حاصل شود (رک: سیستانی، بی تا، ۲۵۱ و ۲۵۷؛ خویی، ۱۳۵۲، ۵۰۱/۱؛ خمینی، ۱۴۱۸، ۳۸۹/۵ و ۴۶۲/۶ و ۱۶۴/۷). مانند اضرار به حق که در واقع احقاق حق است نه اضرار و ضرر (رک: مکارم شیرازی، ۱۳۷۰، ۸۰/۱)، و همچنین خروج موارد مختلف از حرمت ربا. (رک: خمینی، ۱۴۱۸، ۱۶۴/۷) اگر هم در جایی حکومت و ورود معنا نداشت، باید دلیل عام یا مطلق را به گونه‌ای معنا کرد که موارد احتمال تخصیص، بر تخصص حمل شوند. به طور مثال، روایات مخالف با قرآن را حمل بر معنای مخالفت تبیینی کرد، نه عموم مطلق یا من وجه (رک: سبحانی، ۱۴۲۳، ۴۳۵/۲).

۶. نکته پایانی

باید توجه داشت، آبی بودن یک دلیل از تخصیص و تقیید، به معنای این نیست که همه دلیل آبی از تخصیص و تقیید است. بلکه ممکن است دلیلی تنها به لحاظ بخش یا جهتی آبی از تخصیص بوده و از جهتی دیگر ابائی از تخصیص نداشته باشد (رک:

خویی، ۱۳۵۲، ۱۸۳/۲). بنابراین، تشخیص اینکه کدام بخش و حیثیت دلیل آبی از تخصیص است، از نکات مهم درباره این قاعده و تطبیق آن است. مثلاً ممکن است دلیلی نسبت به اصل حکم آبی از تخصیص باشد، اما به لحاظ برخی خصوصیات و جهات دخیل در حکم آبی از تخصیص نباشد، مانند: ادله نماز احتیاط، که ممکن است گفته شود نسبت به اصل حکم آبی از تخصیص هستند، اما نسبت به خصوصیت قیام چنین نباشند (رک: فشارکی، ۱۴۱۳، ۴۱۷). همچنین ممکن است دلیلی به لحاظ افراد آبی از تخصیص باشد، اما به لحاظ انواع آبی از تخصیص نباشد، مانند: روایات عرضه بر کتاب، که به لحاظ افراد آبی از تخصیص هستند اما به لحاظ نوع چنین نیستند و می‌توان گفت هر روایت مخالف قرآن باطل است، مگر مخالفت عموم مطلق. (رک: روحانی، ۱۳۸۲، ۴۰۹/۳؛ تبریزی، ۱۳۶۹، ۲۷۳؛ حسینی فیروزآبادی، ۱۴۰۰، ۳۲۶/۲).

۷. بحث و نتیجه‌گیری

از جمله قواعد مورد قبول عرف و علما، ابا از تخصیص برخی از ادله عام است. آبی بودن یک دلیل از تخصیص به معنای استحاله تخصیص از نظر عقلی نیست، بلکه مراد این است که عرف، تخصیص برخی از ادله را بر نمی‌تابد. در نتیجه باید چنین ادله‌ای شناسایی شده و راه کاری غیر از تخصیص را برای آن در نظر گرفت. برای شناسایی موارد عام آبی از تخصیص، معیارها و ضابطه‌هایی از جانب عالمان اصولی مطرح شده است. به نظر می‌رسد معیارهای مطرح شده در یک تحلیل دقیق به پنج معیار اصلی: ۱. نص یا اظهر بودن دلیل عام به نسبت دلیل خاص؛ ۲. در مقام امتنان بودن؛ ۳. در مقام استفتا بودن؛ ۴. در مقام بیان قاعده و ضابطه؛ ۵. ناسازگاری تخصیص با قاعده مناسبت حکم و موضوع، بازگشت دارند.

هر یک از این پنج معیار اصلی، در تشخیص عام آبی از تخصیص کاربرد دارند. هر چند این پنج معیار در نوع کارایی و مصادیق با یکدیگر تفاوت‌هایی داشته و برخی از این معیارها به عنوان ضابطه‌ای مستقل، و برخی به همراه ضمیمه در شناسایی عام آبی از تخصیص کاربرد دارد. اما برخی مصادیق آنها نیز ناتمام بوده و بر اساس آنها

نمی‌توان به اباء از تخصیص دلیلی پی برد. برخی از نکات قابل توجه درباره این قاعده و معیارهای شناسایی آن عبارت‌اند از:

۱. از میان مصادیقی که در کلمات اصولیان به عنوان معیار نص یا اظهر بودن دلیل عام مطرح شده است، تنها معیار در مقام علیت بودن عام مورد پذیرش بوده و دو معیار در مقام حصر یا تحدید بودن ناتمام است. البته باید توجه داشت که مراد از علیت، علیت تامه عقلی است، اما درباره علت‌های شرعی تأملاتی وجود دارد.

۲. نسبت به مقام امتنان نیز باید گفت، این معیار تنها در صورتی دلیل بر اباء از تخصیص است که دلیل خاص در مقام امتنان نباشد، اما در صورتی که دلیل خاص خود امتنانی باشد، توان تخصیص دلیل عام را خواهد داشت؛

۳. معیار سوم بر اساس مبنای مشهور که در دوران بین نسخ و تخصیص قائل به تخصیص می‌شوند، معیاری ناتمام است، اما اگر کسی مبنای نسخ را بپذیرد، می‌تواند از این معیار به عنوان ضابطه‌ای جهت تشخیص موارد اباء از تخصیص استفاده کند؛

۴. دلیل عام اگر در مقام بیان قاعده و ضابطه در امور اعتقادی باشد، نشان از اباء از تخصیص دلیل خواهد داشت و اگر در مقام بیان قاعده در امور شرعی باشد آن هم به گونه‌ای که در شمول تمام افراد ظهور داشته باشد، مثل اینکه لسان انکار، تقبیح یا انذار داشته باشد، یا با دلیل دیگری مورد تأکید قرار گرفته باشد، می‌تواند به عنوان ضابطه‌ای برای شناسایی دلیل آبی از تخصیص مورد استفاده قرار گیرد؛

۵. رابطه دلیل عام آبی از تخصیص با دلیل خاص از نوع تعارض بوده و قواعد باب تعارض در آن جاری خواهد بود؛

۶. در موارد نیاز به خروج برخی مصادیق از شمول دلیل عام آبی از تخصیص، می‌توان از خروج موضوعی به صورت حکومت و ورود بهره جست؛

۷. آبی بودن دلیل عام از تخصیص به معنای اباء کل دلیل از تخصیص نبوده و امکان دارد یک دلیل عام از جهتی آبی از تخصیص باشد، اما از جهتی دیگر چنین ابایی نداشته باشد.

منابع و مأخذ

قرآن کریم.

۱. آشتیانی، محمدحسن. (۱۳۸۳). الرسائل التسع. قم: المؤتمر العلامة الأشتیانی.
۲. —. (۱۴۲۹ق). بحر الفوائد فی شرح الفرائد. بیروت: مؤسسة التاريخ العربي.
۳. آل شیخ راضی، محمد طاهر. (۱۴۲۶ق). بداية الوصول فی شرح كفاية الأصول. قم: دار الهدی.
۴. اجتهادی، محمد علی. (۱۴۰۰ق). نهاية المأمول فی شرح كفاية الأصول. قم: دار النشر.
۵. اراکی، محمد علی. (۱۳۷۵). أصول الفقه. قم: مؤسسه در راه حق.
۶. اسماعیل پور، محمد علی. (۱۳۹۵). مجمع الأفكار و مطرح الأنظار (تقریرات درس خارج میرزا هاشم آملی). قم: المطبعة العلمية.
۷. اعتمادی، مصطفی. (۱۳۸۷). شرح الرسائل. قم: نشر شفق.
۸. امامی خوانساری، محمد. (۱۳۵۲). تسدید القواعد فی حاشية الفرائد. تهران: شیخ محمد قوانینی.
۹. انصاری، مرتضی. (۱۴۲۸ق). فرائد الأصول. قم: مجمع الفكر الإسلامی.
۱۰. بروجردی، محمد تقی. (۱۴۱۷ق). نهاية الأفكار. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۱۱. بهبهانی، وحید. (۱۴۱۵ق). الفوائد الحائرية. قم: مجمع الفكر الإسلامی.
۱۲. تبریزی، غلامحسین. (بی تا). أصول مهذبة (خلاصة الأصول). مشهد: چاپخانه طوس.
۱۳. تبریزی، موسی. (۱۳۶۹ق). أوثق الوسائل فی شرح الرسائل. قم: کتبی نجفی.
۱۴. تستری کاظمینی، عبد الحسین. (۱۳۳۰). الهدایة فی شرح الكفاية. بغداد: مطبعة الآداب فی بغداد.
۱۵. تقوی اشتهاردی، حسین. (۱۴۱۸ق). تنقیح الأصول. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام.
۱۶. تنکابنی، محمد. (۱۳۸۵ق). إيضاح الفرائد. تهران: مطبعة الاسلامیه (اخوان کتابچی).
۱۷. جزیری، محمد جعفر. (۱۴۱۵ق). منتهی الدراية فی توضیح الكفاية. قم: مؤسسه دارالکتاب.
۱۸. جواهری، محمد تقی. (۱۴۲۸ق). غاية المأمول (تقریرات درس آیت الله خویی علیه السلام). قم: مجمع الفكر الإسلامی.
۱۹. حائری زدی، عبد الکریم. (۱۴۱۸ق). درر الفوائد. قم: مؤسسه النشر الإسلامی.
۲۰. حسینی حائری، کاظم. (۱۴۰۸ق). مباحث الأصول (تقریرات درس خارج شهید صدر). قم: مطبعة مركز النشر - مكتب الإعلام الإسلامی.
۲۱. حسینی شیرازی، صادق. (۱۴۲۷ق). بیان الأصول. قم: دار الانصار.
۲۲. حسینی فیروزآبادی، مرتضی. (۱۴۰۰ق). عناية الأصول فی شرح كفاية الأصول. قم:

جستارهای

فقهی و اصولی

سال چهارم، شماره پیاپی دهم
بهار ۱۳۹۷

۳۸

كتابفروشی فیروز آبادی.

۲۳. حکیم، عبدالصاحب. (۱۴۱۳ق). منتقى الأصول (تقريرات درس خارج آيت الله سيد محمد روحاني). قم: دفتر آيت الله سيد محمد حسيني روحاني.
۲۴. حلّي، حسين. (۱۴۳۲ق). أصول الفقه. قم: مكتبة الفقه والأصول المختصة.
۲۵. حيدري، علي نقى. (۱۴۱۲ق). اصول الاستنباط. قم: لجنة ادارة الحوزة العلمية.
۲۶. حيدري، كمال. (۱۴۲۰ق). قاعدة لا ضرر و لا ضرار (تقريرات درس شهيد صدر). قم: دار الصادقين للطباعة والنشر.
۲۷. خرازی، محسن. (۱۴۲۲ق). عمدة الأصول. قم: مؤسسه در راه حق.
۲۸. خراساني، محمد كاظم. (۱۴۰۹ق). كفاية الأصول. قم: مؤسسة آل البيت عليه السلام.
۲۹. خميني، مصطفى. (۱۴۱۸ق). تحريرات في الأصول. قم: مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خميني عليه السلام.
۳۰. خويي، ابوالقاسم. (۱۳۵۲). أجود التقريرات. قم: مطبعة العرفان.
۳۱. روحاني، محمد صادق. (۱۳۸۲). زبدة الأصول. تهران: حديث دل.
۳۲. سبحاني، جعفر. (۱۴۲۳ق). تهذيب الأصول (تقريرات درس خارج امام خميني). تهران: مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خميني عليه السلام.
۳۳. سيستاني، محمد باقر. (بي تا). قاعدة لا ضرر و لا ضرار (تقريرات درس آيت الله سيستاني (دام ظلّه). قم: بي نا.
۳۴. صافي، لطف الله. (۱۴۲۸ق). بيان الأصول. قم: دائرة التوجيه و الارشاد الديني في مكتب المرجع الديني آية الله العظمي الشيخ لطف الله الصافي الكلبايگاني (دام ظلّه).
۳۵. صدر، محمد باقر. (۱۴۱۸ق). دروس في علم الأصول. قم: مؤسسة النشر الإسلامي.
۳۶. طباطبائي المجاهد (سيد مجاهد)، محمد بن علي. (۱۲۹۶ق). مفاتيح الأصول. قم: مؤسسة آل البيت عليه السلام.
۳۷. طباطبائي حكيم، محمد سعيد. (۱۴۱۴ق). المحكم في أصول الفقه. قم: مؤسسة المنار.
۳۸. _____. (۱۴۲۸ق). الكافي في أصول الفقه. بيروت: دار الهلال.
۳۹. _____. (۱۴۳۱ق). التنقيح. بيروت: مؤسسه الحكمة الثقافة الاسلاميه.
۴۰. طباطبائي يزدى، محمد باقر. (بي تا). وسيلة الوسائل في شرح الرسائل. قم: مؤلف.
۴۱. طباطبائي، محمد حسين. (بي تا). حاشية الكفاية. قم: بنياد علمي و فكري علامه طباطبائي.
۴۲. عبدالساتر، حسن. (۱۴۱۷ق). بحوث في علم الأصول (تقريرات درس خارج شهيد صدر). بيروت: الدار الاسلاميه.

۴۳. علامه حلی، حسن بن یوسف. (۱۴۲۵ق). نهاية الوصول الى علم الأصول. قم: مؤسسة الامام الصادق علیه السلام.
۴۴. فشارکی، محمدباقر. (۱۴۱۳ق). الرسائل الفشاركية. قم: مؤسسة النشر الاسلامي التابعة لجماعة المدرسين بقم.
۴۵. قدسی، احمد. (۱۴۲۸ق). انوار الأصول (تقریرات درس خارج آیت الله مکارم شیرازی). قم: مدرسة الامام علي بن ابي طالب علیه السلام.
۴۶. کاشف الغطاء، علی. (۱۳۸۱ق). النور الساطع في الفقه النافع. نجف: مطبعة الآداب.
۴۷. کاظمی خراسانی، محمد علی. (۱۳۷۶). فوائد الأصول. قم: جامعه مدرسين حوزه علمیه قم.
۴۸. لاری شیرازی، عبدالحسین. (۱۴۱۸ق). التعليقة على فرائد الأصول. قم: اللجنة العلمية للمؤتمر.
۴۹. ———. (۱۴۱۸ق). تقریرات في أصول الفقه (تقریرات درس میرزا محمدحسن شیرازی). قم: اللجنة العلمية للمؤتمر.
۵۰. محمدی بامیانی، غلامعلی. (۱۹۹۷م). دروس في الرسائل. قم: دارالمصطفى علیه السلام لاحیاء التراث.
۵۱. محمدی، علی. (۱۳۸۵). شرح كفاية الأصول. قم: الإمام حسين بن علی علیه السلام.
۵۲. مرکز اطلاعات و مدارک اسلامی. (۱۳۸۹). فرهنگ نامه اصول فقه. قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
۵۳. مروجی، علی. (۱۴۱۰ق). تمهید الوسائل في شرح الرسائل. قم: مکتب النشر الاسلامي.
۵۴. مظفر، محمدرضا. (۱۳۷۵). أصول الفقه. قم: اسماعیلیان.
۵۵. مکارم شیرازی، ناصر. (۱۳۷۰). القواعد الفقهية. قم: مدرسة الامام علي بن ابي طالب علیه السلام.
۵۶. موسوی، صمدعلی. (۱۴۳۰ق). دراسات في الأصول (تقریرات درس آیت الله فاضل لنکرانی). قم: مرکز فقه الاثمة الاطهار علیهم السلام.
۵۷. نجفی مظاهری، مرتضی. (۱۳۶۳). تحرير الأصول (تقریرات درس خارج آغاضبای عراقی). قم: مطبعة مهر.
۵۸. نجم آبادی، ابوالفضل. (۱۳۸۰). الأصول (تقریرات درس خارج محقق نائینی و آغاضبای عراقی). قم: مؤسسه آية الله العظمي البروجردي علیه السلام. نشر معالم اهل البيت علیهم السلام.
۵۹. هاشمی شاهرودی، محمود. (۱۴۱۷ق). بحوث في علم الأصول (تقریرات درس خارج شهید صدر). قم: مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت علیهم السلام.
۶۰. واعظ حسینی بهسودی، محمد سرور. (۱۴۲۲ق). مصباح الأصول (تقریرات درس خارج آیت الله خوئی علیه السلام). قم: مؤسسه احیاء آثار الامام الخوئي علیه السلام.
۶۱. یزدی نجفی، محمد ابراهیم. (۱۴۲۶ق). حاشية فرائد الأصول. قم: دارالهدی.

جستارهای فقهی و اصولی

سال چهارم، شماره پیاپی دهم
بهار ۱۳۹۷